

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دیمیتری کلنسکی (Dimitri KLENSKY) - تالین، جمهوری استونی
برگردان از: ا. م. شیر
۱۱ سپتمبر ۲۰۲۱

قراءت شیطانی لیبرال‌ها و پیرامونی‌ها



این پیمان ۸۰ سال پیش- در ۲۲ جون ۱۹۴۱ از اعتبار ساقط شد. این، از سری همان معاهداتی بود که المان هیتلری با بسیاری از کشورهای همسایه منعقد کرد. من لیست این کشورها را ذیلأ ارائه می‌دهم. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی آخرین کشوری بود که با المان پیمان بست. تکرار می‌کنم، همان توافق، که قبل از اتحاد شوروی با دیگر کشورهای اروپائی منعقد شده بود.

کدام کشورها و چه موقع با هیتلر قرارداد و معاهده منعقد کردند

- ۱۹۳۳- بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا- پیمان چهارجانبه.
- ۱۹۳۴- پولند- پیمان هیتلر- پیسودسکی.
- ۱۹۳۵- بریتانیای کبیر- قرارداد دریائی.
- ۱۹۳۶- جاپان- پیمان ضد کمینترن.
- ۱۹۳۸- سپتمبر، بریتانیای کبیر- اعلامیه عدم تجاوز.
- ۱۹۳۸- دسمبر، فرانسه- اعلامیه عدم تجاوز.
- ۱۹۳۹- مارچ، رومانی- توافقنامه اقتصادی.
- ۱۹۳۹- مارچ، لتوانی- پیمان عدم تجاوز.
- ۱۹۳۹- مه، ایتالیا- پیمان اتحاد و دوستی.
- ۱۹۳۹- مه، دنمارک- پیمان عدم تجاوز.
- ۱۹۳۹- جون، استونی- پیمان عدم تجاوز.
- ۱۹۳۹- جون، لتونی- پیمان عدم تجاوز.
- ۱۹۳۹- اگست، اتحاد جماهیر شوروی- پیمان عدم تجاوز.

اما تا کنون فقط پیمان مولوتوف- ریبنتروپ به بحث در افواه تبدیل شده و فقط این بحث در خروجی سیاست‌های بزرگ قرار دارد! هر سالگرد امضای آن به طور سنتی توسط همه «بشریت مترقی» به عنوان «یکی از غم‌انگیزترین روزهای تاریخ جهان» یادآوری می‌شود.

به عنوان مثال، در ایالات متحده آمریکا و کانادا، ۲۳ اگست به مثابه روز رویان سیاه برگزار می‌گردد و در اتحادیه اروپا- روز اروپائی یادبود قربانیان ستالینیسم و نازیسم.

مقامات گرجستان، مولداوی، اوکراین این روزها با تعصب خاصی در مورد آن «مشکلات بی‌شماری که در نتیجه پیمان مولوتوف- ریبنتروپ متحمل شده‌اند»، سخن‌سرائی می‌کنند.

در روسیه، رسانه‌های لیبرال و فعالان اجتماعی، در آستانه ۲۳ اگست، سعی می‌کنند این «پیمان شرم‌آور» را به شهروندان کشور یادآور شوند و به طور منظم و مرتب بر توبه و ندامت پافشاری می‌کنند. همانطور که فنودور داستایوفسکی در مورد اعتقادات چنین «شیاطین» لیبرال نوشت: «هر کس که گذشته خود را نفرین کند، از ما است». در جهان مدرن در کل تاریخ دیپلوماسی و معاهدات بین‌المللی هیچ سندی چنین «افتخاری» نداشته است.

به طور طبیعی، این سؤال مطرح می‌شود: دلایل این نگرش نسبت به پیمان مولوتوف- ریبنتروپ چیست؟ توصیف پذیرفته‌شده در غرب چنین است: «این پیمان به لحاظ محتوای جنایتکاری و پیامدهای فاجعه‌بار خود یک استثناء بود. بنابراین، غربی‌ها یادآوری دائمی این «معاهده شوم» به عموم را وظیفه خود می‌دانند تا به ادعای خودشان، این اتفاق دیگر تکرار نشود.

اما در غرب توصیف دیگری هم برای این موضع وجود دارد: «این پیمان ضربه مهلکی به منافع حیاتی دشمنان خارجی و داخلی روسیه وارد کرد». از این رو، تمام نفرت غرب از آن به عنوان نماد شکست خود، از چنین توصیف ناشی می‌شود.

تبلیغ کنندگان غربی مانند لیبرال‌های داخلی از چند دهه قبل در تلاشند تا ثابت کنند که تنها پاسخ درست، پاسخ نخست خواهد بود. اتهامات علیه این پیمان از مدت‌ها قبل مشخص شده است: «این پیمان به وقوع جنگ جهانی دوم منجر شد و همه هنجارهای اخلاقی و حقوق بین‌الملل را به طرز وحشیانه و بدبینانه زیر پا گذاشت».

برخی نکات

کمیسر قضائی اروپا، ویویان ریدینگ: «در ۲۳ اگست ۱۹۳۹، آلمان نازی به رهبری هیتلر و اتحاد جماهیر شوروی به رهبری ستالین پیمانی را امضاء کردند که تاریخ را تغییر داد و آغازی بود بر بی‌رحمانه‌ترین جنگ در تاریخ بشریت». اعلامیه مشترک پارلمان‌های پولند و اوکراین (سیم و رادا): «پیمان ریبنتروپ- مولوتوف در ۲۳ اگست ۱۹۳۹، بین دو رژیم توتالیتار- اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی و آلمان نازی منعقد گردید و در اول سپتمبر منجر به وقوع جنگ جهانی دوم شد».

نیکولای سوانیدزه، لیبرال روسیه: «در صورت عدم انعقاد پیمان مولوتوف- ریبنتروپ، هیتلر جرأت نمی‌کرد به پولند حمله کند». آنتونی ماتسرویچ، وزیر دفاع پولند: «اگر پیمان مولوتوف- ریبنتروپ منعقد نمی‌شد، این جنگ، این فاجعه وحشتناک اتفاق نمی‌افتاد... اگر تصمیم ستالین طور دیگری بود، هیتلر به هیچ وجه جنگ را آغاز نمی‌کرد». و تعداد چنین اظهاراتی روز به روز بیشتر می‌شود.

من می‌خواهم فقط این سؤال را بپرسم: آیا ستالین به چنان حد غیرقابل باوری قاطع و قادر مطلق بود که جنگ شروع شود یا نشود، به یک کلمه او بستگی داشت؟ به فرض، اگر او از پیمان با آلمان امتناع می‌کرد و هیتلر هم با حرف

شنوی از او، آیا ورماخت را بلافاصله منحل می‌کرد؟ خوب، اگر پیمان، همانطور که ادعا می‌کنند، راه جنگ را باز کرد، آیا ستالین آن را امضاء نمی‌کرد، هیچ جنگی اتفاق نمی‌افتاد؟ پس خود این ورماخت برای چه لازم است؟ آیا دقیقاً این همان کاری بود که هیتلر انجام می‌داد؟ اما این، به عبارت ساده‌تر، مضحک است!

اما در حالت جدی، هر آدم عاقلی می‌داند که هم جنگ جهانی دوم و هم جنگ جهانی اول و هم جنگ‌های ناپلئون، محصول رویارویی کشورهای غربی برای تقسیم مجدد جهان و برای تسلط بر آن بود.

وینستون چرچیل در سال ۱۹۳۶، با توضیح اجتناب‌ناپذیری درگیری با آلمان، قانون زیر را در سیاست خارجی بریتانیا تدوین کرد: «سیاست خارجی انگلستان در مدت ۴۰۰ سال، مقابله با قوی‌ترین، تهاجمی‌ترین و تأثیرگذارترین قدرت در قاره بود... سیاست انگلیس کاری به این ندارد که کدام کشور برای سلطه در اروپا تلاش می‌کند... نباید از این ترسید که ممکن است ما را به طرفداری از فرانسه و یا ضدیت با آلمان متهم کنند. اگر شرایط تغییر می‌کرد، ما به همان اندازه می‌توانستیم موضع طرفداری از آلمان یا مخالفت با فرانسه اتخاذ کنیم. ما موازین سیاست‌های دولتی را دنبال می‌کنیم، نه مصلحت‌اندیشی را که شرایط اتفاقی، دوستی و دشمنی یا برخی احساسات دیگر دیکته می‌کند».

پیمان مولوتوف-ریبنتروپ، بنا به تعریف **ناتالیا ناروچنیتسکایا**، مؤرخ، دیپلمات و فعال مدنی روسیه، قبل از همه، نقشه‌های سیاست انگلستان را به هم ریخت و «برنامه جنگ جهانی دوم را تغییر داد»!

اما این پیمان نتوانست گردونه بشدت کوک شده جنگ را واپیچاند و آن را متوقف کند.

طرح «وایس» (برنامه نظامی آلمان علیه پولند) این واقعیت را تأیید می‌کند. این طرح مدت‌ها قبل از امضای پیمان، در ماه‌های اپریل-جون سال ۱۹۳۹، توسط ورماخت تدوین و آماده شده بود! برنامه‌های نظامی تدوین شده و توسعه یافته را بی‌هیچ قصد و هدفی تهیه نمی‌کنند. طبق این برنامه‌ها درست در آن زمان، در پایان اگست ۱۹۳۹، نیروهای ورماخت که قبلاً بسیج شده بودند، به خط حمله رفتند و الی آخر. آیا همه چیز همینطور ساده بود؟ مثلاً، آیا عدم انعقاد پیمان مانع از حمله آلمان‌ها می‌شد؟ نه، البته که نه! آن‌ها پیشتر برای حمله آماده شده بودند! آیا به آنها دستور «توقف حمله» داده می‌شد؟ البته که نه! این است تمام واقعیت!

و چند کلمه دیگر در مورد پیامدهای «عدم انعقاد» پیمان. آلمانی‌ها آن زمان کل پولند را اشغال می‌کردند! مرز شرقی آلمان تا حد قابل توجهی، صدها کیلومتر به سمت ما تغییر می‌کرد! و خود این، تأثیر جدی در ۲۲ جون سال ۱۹۴۱- [روز حمله آلمان نازی به خاک اتحاد شوروی] داشت.

بنابراین، باید گفت که در نهایت اتحاد شوروی-روسیه سرزمین‌های ویبورگ، جمهوری‌های بالتیک، بلاروس غربی، اوکراین غربی و بessarabi را که در زمان فروپاشی امپراتوری روسیه جدا شده بودند، پس گرفت. سرانجام مرزها به سمت غرب گسترش یافت، نه به عکس!

آنچه که به مدعیات در مورد «پیمان جنگ» مربوط می‌شود، این است که مؤلفان آن‌ها نه به تحقیقات تاریخی، بلکه به سیاست‌ورزی و تبلیغات مشغول هستند.

کاملاً آشکار است که غرب به همراه ستون پنجم داخلی، دوره‌ای را برای تجدید نظر در نتایج جنگ جهانی دوم آغاز کرده است. هدف آن‌ها نیز بسیار روشن است و حتی آن را پنهان نمی‌کنند. آن‌ها تغییر جایگاه روسیه از جمع کشورهای پیروز به گروه کشورهای متجاوز و شکست خورده با تمام عواقب بعدی را آشکارا موعظه می‌کنند!

از این رو، اظهارات متوهمانه در مورد «پیمان جنگ» مطرح می‌شود.

قوانین تبلیغاتی که توسط دکتر گوبلز بدنام مورد استفاده قرار می‌گرفت، چنین می‌گوید: «اگر دروغ هزار بار تکرار شود، به حقیقت تبدیل می‌شود». و این دروغ رفته رفته به عنوان یک واقعیت کاملاً طبیعی در جامعه درک می‌شود.

به هر حال، ما این تعاریف دروغ در مورد شخصیت یوسف ویساریونوویچ ستالین را نه حتی هزاران، بلکه میلیون‌ها بار مکرر شنیده‌ایم و به همین ترتیب نیز در باره لاورنتی پاولوویچ بریا در ارتباط با وقایع آن زمان مشاهده می‌کنیم. و این دروغ آشکار برای برخی‌ها به «حقیقتی» تبدیل شده است که هنوز با سرسختی و عناد از آن دفاع می‌کنند. به همین دلیل، برگردیم به موضوع پیمان. یکی از اعضای هیأت مدیره انجمن بدنام «یادبود»، به نام یان راجینسکی حتی پنهان نمی‌کند که وظیفه آن‌ها عبارت است از تبدیل مسئولیت برابر اتحاد شوروی و المان برای آغاز جنگ جهانی دوم به یک «اعتقاد رایج» (در ضمن، یان راجینسکی، یک عامل خارجی اعلام شد). این است هدف و مقصد!

اینسیس فلدمانیس، مؤرخ لتونیائی: «تصور یک توطئه خشن‌تر و جنایتکارانه‌تر از این علیه صلح و حاکمیت کشورها دشوار است».

تفسیر پیمان مولوتوف-ریبنتروپ «به عنوان توطئه جنایتکارانه دو امپراتوری شر»، خلاف تفسیر «پیمان جنگ»، قبلاً وارد اذهان عمومی شده و بسیاری آن را به عنوان یک امر مبتذل درک می‌کنند. اما اتهامات نباید بر اساس کلمات احساسی، بلکه دست‌کم، باید بر اساس هنجارهای حقوق بین‌الملل باشد که گویا توافق اتحاد جماهیر شوروی و المان آن را نقض کرد. اما کسی موارد نقض را پیدا نکرد. پیمان عدم تجاوز از نظر حقوقی، یک سند معمولی و عادی است. آنچه به پولند مربوط می‌شود، این است، که اتفاقاً رهبری اتحاد جماهیر شوروی مانند انگلیس‌ها، از حمله قریب الوقوع المان مطلع بود.

اما، در حقوق بین‌المللی ضابطه‌ای که اتحاد جماهیر شوروی را ملزم به ورود به جنگ در کنار پولند نماید، وجود نداشت. اولاً، پولند هرگز پنهان نمی‌کرد که دشمن اتحاد شوروی است و ثانیاً، از پذیرش کمک‌های اتحاد شوروی خودداری کرد. زیرا، پولندی‌ها روی کمک انگلیس و فرانسه حساب باز کرده بودند.

متمم‌های محرمانه معاهده، که بر اساس آن ادعاهائی علیه اتحاد جماهیر شوروی مطرح می‌شود، از زمان‌های قدیم یک قاعده مرسوم در دیپلماسی بوده است و اکنون در زمان ما نیز رایج است. به عنوان مثال، در دوران بارک اوباما، روسیه و ایالات متحده آمریکا توافقنامه‌ای در مورد سوریه منعقد کردند که بخشی از آن (به اصرار طرف امریکائی!) طبقه‌بندی شد و محتوای این متمم توافقنامه، محرمانه است. آیا این «مردم مترقی» سر و صدا راه انداخته‌اند؟ نه! هیچ کس حتی یک کلمه هم نگفت. پس چرا آن‌ها ناگهان فکر می‌کنند که متمم‌های محرمانه آن زمان از طرف اتحاد جماهیر شوروی جنایت بود؟

این معاهده شامل تصمیمات لازم‌الاجرا برای کشورهای ثالث نبود و نیست. در این صورت، چرا آن‌ها را برای مجریان آینده مخفی نگه می‌دارند؟ اتهامات گسترده مبنی بر این که «هیتلر» کشورهای بالتیک، پولند شرقی و بسارابی را طبق همان مقاله‌نامه‌ها به ستالین «واگذار» کرد، یک افسانه عوام‌فریبانه است. هیتلر به رغم تمام علاقه‌مندی خود، نمی‌توانست آن‌ها را واگذار نماید. زیرا، به او تعلق نداشت.

پیمان عدم تجاوز شامل تعهد اتحاد شوروی برای حفظ بی‌طرفی نسبت به المان، صرف نظر از درگیری آن با کشورهای ثالث بود. متمم‌های محرمانه معاهده، به نوبه خود، تعهد المان برای عدم مداخله در امور اتحاد جماهیر شوروی در قلمرو اروپائی پس‌امپراتوری را مقرر می‌داشت نه بیشتر.

«بشریت مترقی» که از «عدم مشروعیت» پیمان اظهار نگرانی می‌کند، چرا برای مثال، ایالات متحده آمریکا و انگلیس را به توبه و ندامت فرامی‌خواند؟ به هر حال، این آنها بودند که در سال ۱۹۴۴ کشورهای دیگر و ثروت‌های آن‌ها را به «حوزه‌های منافع» و نفوذ خود تقسیم کردند. روزولت، رئیس جمهور آمریکا در ۱۸ فبروری سال ۱۹۴۴ به لرد

هالیفاکس، سفیر انگلیس چنین گفت: «نفت ایران مال شما. نفت عراق و کویت را ما تقسیم می‌کنیم. نفت عربستان سعودی نیز به ما تعلق دارد».

عجیب است هیچ یک از «نگران‌ها» این را به خاطر نمی‌آورند...

در مورد ادعاهای مبنی بر «غیراخلاقی» بودن پیمان مولوتوف- ریبنتروپ. این مسأله حتی بیشتر از کلمه جنایت به اذهان عمومی القاء شده است. هم سیاستمداران و هم مؤرخان در این باره صحبت‌ها می‌کنند. اما زحمت نمی‌کشند دلایل چنین ارزیابی خود را ارائه دهند. از این رو، خیلی ساده و راحت می‌گویند: «این یک توافق غیراخلاقی بود!». آن‌ها در کمال بی‌شرمی می‌گویند فقط افراد بی‌شرف، همان جنایتکاران، می‌توانند با هیتلر توافق کنند! براستی، چرا آن‌ها در مورد رهبران کشورهایی که قبل از اتحاد جماهیر شوروی با هیتلر قرارداد بستند، چنین قضاوت نمی‌کنند؟ سکوت...

اما در آن زمان- اگست ۱۹۳۹- هیتلر هم از نظر اتحاد جماهیر شوروی و هم از نظر کشورهای اروپائی، رهبر قانونی یکی از قدرت‌های اروپائی بود. حالا، چه سؤالی؟ دشمن احتمالی؟ آره. اما در آن زمان (اگست ۱۹۳۹) فرانسه و انگلستان هم مخالف اتحاد شوروی بودند. این چنین بود!

جنایات نازی‌ها در زمان امضای پیمان، اردوگاه‌های شوم مرگ، بابی یار و وحشت‌های دیگر حتی نزدیک نبود! آیا هیتلر قصد حمله به پولند را داشت؟ پس چه؟ امروز، ایالات متحده آمریکا همه را تهدید می‌کند- ایران، کوریای شمالی، سوریه و...؛ آمریکا انواع برنامه‌ها را علیه روسیه طراحی می‌کنند و غیره. آیا امروز از این می‌توان نتیجه گرفت که امضای هر معاهده‌ای با ایالات متحده آمریکا غیراخلاقی است؟



ویکیپدیا

[بابی یار، یک منطقه جلگه‌ئی واقع در شمال غرب شهر کئیف، مرکز اوکراین، با اعدام دسته جمعی غیرنظامیان به دست نازی‌ها و همدستان اوکراینی آن‌ها شهرت جهانی یافت. م.]

باید پذیرفت که علاقه‌مندی به اعلام غیراخلاقی بودن پیمان مولوتوف- ریبنتروپ چیزی بیش از ناراحتی از این نیست که اتحاد شوروی دفاع از منافع خود را بر دفاع منافع از دیگران ترجیح داد. و اصلاً مهم نیست که آن‌ها چه منافی داشتند! بازیکنان قوی جهان همیشه منافع خود را داشته‌اند، دارند و خواهند داشت!

ناتالیا ناروچنیتسکایا: «این پیمان برنامه جنگ اجتناب‌ناپذیر و متعاقب آن، پیکربندی کشورهای اروپائی پس از جنگ را تغییر داد و ورود انگلوساکسون‌ها به اروپای شرقی را به گونه قبل از شروع جنگ، غیرممکن ساخت. زیرا پس از پیروزی، اتحاد شوروی در آنجا حضور داشت و دفاع از اروپای غربی برای آن‌ها ضروری بود. پیمان مولوتوف-

ریبنتروپ در سال ۱۹۳۹ بزرگترین شکست ستراتیژی انگلیس در تمام قرن بیستم بود و دلیل هیولانمایی آن نیز همین است».

همه دولت‌های پیرامونی مشخصاً در نتیجه بحران نظام دولتی روسیه (ابتداء امپراتوری روسیه، سپس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی) استقلال یافتند. این دولت‌های پیرامونی ایفای نقش «پایگاه تمدن غرب» در رویارویی با «روسیه وحشی و ددمنش» را ضامن موجودیت خود می‌دانند.

اما در اگست سال ۱۹۳۹ جبهه واحد غربی علیه اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشت! المان، یکی از کشورهای پیشرو اروپا تصدیق کرد که به نظر می‌رسد اتحاد شوروی منطقه منافع خود را دارد! و سپس، ایالات متحده امریکا و بریتانیا در یالتا به قبول این واقعیت مجبور شدند. در آن هنگام غرب به تعامل با اتحاد شوروی نیاز داشت. اما در مورد «کوچکتر، اما مغرور» فراموش کردند و حتی به خاطر نیاورند!

بنابراین، پیمان مولوتوف-ریبنتروپ برای همه پیرامونی‌ها هنوز نماد شبح گونه موجودیت آن‌ها است. به همین دلیل است، که حتی با مشاهده کوچکترین نشانه بهبودی روابط بین روسیه امروزی و کشورهای غربی، هیستری آن‌ها در مورد «پیمان جدید» تشدید می‌شود. مثل این که در همه حال ما مقصریم... آن‌ها سعی می‌کنند ما را تغییر بدهند... منتها بی‌خبر از ما... و الی آخر.

بی‌دلیل نیست که غرب، پیرامونی‌ها و لیبرال‌های روسیه از پیمان مولوتوف-ریبنتروپ متنفرند و آن را تجسم شرارت می‌دانند. زیرا این، نماد آشکار شکست قطعی آن‌ها است. موضع آن‌ها قابل درک است و منطبق با منافع آن‌ها. روشن است.

سؤال دیگر: چرا ما در ارزیابی مهمترین سند تاریخی پیش از جنگ، از دهه ۱۹۹۰ به این سو، هنوز با نگرش دشمنان خارجی و داخلی روسیه نسبت به آن حرکت می‌کنیم؟ چرا در بالاترین سطح به رسمیت شناخته نمی‌شود که این یک موفقیت بزرگ بود؟!

پی‌نوشت

گنداب سرمایه‌داری در تمام ابعاد خود گنده‌تر شده است. بحران ساختاری تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، به تشدید روند گندگی منجر گردیده است. این واقعیت را «آقایان جهان» بهتر و بیشتر از هر کسی درک می‌کنند. از این رو، با عالمگیر کردن توطئه کرونا و برقراری حکومت نظامی در مقیاس جهانی (قرنطینه، اعمال محدودیت‌های شدید، واکسیناسیون اجباری عمومی- دامپزشکی)، به منظور پیشگیری از هر گونه مقاومت احتمالی توده‌ها، در راه بازسازی سرمایه‌داری تحت عنوان «سرمایه‌داری فراگیر» تلاش می‌کنند. متأسفانه، در این مسیر به موفقیت‌های خیلی بزرگی دست یافته‌اند. کما این که، دو روز قبل، علیرضا رئیسی سخنگوی ستاد مقابله با کرونای ایران با اظهار این که از ماه آینده فقط افراد واکسینه شده (یعنی افراد کاملاً قابل کنترل امنیتی و سیاسی) مجاز به استفاده از خدمات اجتماعی خواهند بود، در واقعیت امر، پیروزی «آقایان جهان» را رسماً اعلام کرد.

در چنین شرایط بشدت خطرناک بشریت دوگزینه بیشتر ندارد. به گفته انشتین: یا سوسیالیسم یا بربریت!

از این رو، به نظر می‌رسد مبارزه پیگیر و بی‌تزلزل در مسیر برقراری عدالت اجتماعی، تنها راه مقابله قطعی با طرح «آقایان جهان» برای بازسازی سرمایه‌داری تحت عنوان «فراگیر»، عاجل‌ترین وظیفه بشریت مترقی می‌باشد. برای موفقیت در این مبارزه، فراگیری تجارب ایجاد نخستین جامعه سوسیالیستی و شناخت شیوه‌ها، روش‌ها و متدهای دشمن طبقاتی در نابودسازی آن ضرورت تام دارد.

روشن است که نابودسازی نخستین جامعهٔ سوسیالیستی با ستالین‌ستیزی و هیولانمائی نظام سوسیالیستی آغاز شد و به بار زهرآگین نشست. مطلب حاضر که زوایای تاریک دیگری از روش‌های دشمنان طبقاتی را روشن می‌سازد، به منظور فراگیری از تجارب تاریخی در مبارزات آینده تقدیم می‌گردد.

ا.م. شیریں

۱۹ شهریور - سنبله ۱۴۰۰

<https://www.sovross.ru/articles/2166/53457>